



فاطمه سیرجانی - مبارزات و جان‌فشانی‌های مردم غیور و انقلابی مشهد در روزهای قبل از انقلاب، همواره یادآور رشادت دلاور مردان و زنانی بوده است که در عرصه‌های مختلف و در راه پشتیبانی از این حرکت‌های مردمی، حضوری پررنگ داشته‌اند. نزدیک شدن به چهلمین سالروز پیروزی انقلاب مردمی ایران، بهانه‌ای شد تا به سراغ یکی از جوانان دیروز محله طبرسی برویم؛ کسی که در راه رسیدن به اهداف و آرمان‌های امام، چنان سرپرشوری داشت که به سبب تفکرات آزادی خواهانه به او «ابوشریف» و «کاسترو» لقب داده بودند و هنوز انقلابی‌های سال‌های ۵۶ و ۵۷ او را به نام «ابوشریف» می‌شناسند. از فضل... جعفری ماسوله می‌گوییم؛ میانه‌مردی که سال‌ها در کسوت معلمی، درس ایثار و آزادگی به شاگردانش داده است.

روایت انقلابی محله طبرسی از مبارزات سال ۵۷

«ابوشریفی» که «کاسترو» شد

خوبی بود برای عدم مزاحمت‌های احتمالی. در این جلسات، هم شیعه حضور داشت، هم سنی، حتی در آن جمع، چند اقلیت مذهبی هم حضور داشتند. هدف از برگزاری جلسات هم روشن ساختن بچه‌های جمع و افشاگری رژیم بود.

«گاه» ابوشریف، «گاه» کاسترو

از همان کودکی اهل مطالعه و کتاب بودم و علاقه‌مند به حضور در محافل و جلساتی که پدرم در آن حاضر می‌شد. یکی از افرادی که سخت بر روحیه من تاثیر گذاشت، استادی بود به نام «کوه‌زاد». صحبت‌های وی سخت در من و شکل‌گیری باورهایی که بعدها به آن‌ها رسیدم، تاثیرگذار بود. من همیشه بر این باورم که مایک مرز اعتقاد داریم، یک مرز باور. همه ما با اعتقاد به دنیا می‌آییم، اما برای رسیدن به باور به زمان نیاز داریم. ما پنج برادر و دو خواهر بودیم. پدرم بارها این جمله را تکرار و تاکید می‌کرد که: «من، تو را مسلمان زاده‌ام، مسلمان شو.» مرز اعتقاد و باور دقیقاً همین جاست. شما وقتی سال‌ها روی موضوعی کار و درباره‌اش تحقیق می‌کنید، به باوری می‌رسید که کسی نمی‌تواند آن را عوض کند. من نیز در طول چند سال درس‌آموزی از استاد کوه‌زاد و حضور در جمع‌های روشن‌فکری آن روزها به باور رسیده بودم.

سال ۵۷ من جوانی هفده ساله بودم و به خاطر همان باورهایی که گفتم، سرپرشوری داشتم. با اینکه جوان بودم، ریش بلندی داشتم و به همین دلیل به من «ابوشریف» لقب داده بودند. بعضی‌ها هم که با تفکراتم آشنا بودند، «فیدل کاسترو» می‌گفتند.

«حرکت‌های انقلابی دانش‌آموزان» «شام‌رضا»

سالی که انقلاب شد، سال آخر تحصیلم در دبیرستان شریعتی بود. نزدیک بودن به کانون حرکت‌های اعتراضی و تجمعات مردمی، همچنین هم‌سو بودن مدیر و معلمان مدرسه با جریانات مردمی و انقلابی، سبب شده بود که نخستین حرکت‌های اعتراضی دانش‌آموزی از مدرسه ما شروع شود. بچه‌های دبیرستان شریعتی، تقریباً همه با هم هم‌فکر بودند و برای رسیدن به هدفی که همان تفکرات آزادی طلبانه بود، هم‌سو و همراه بودند. ما چند ماه مانده به پیروزی انقلاب اسلامی، اسم مدرسه را از شاه‌رضا به شریعتی تغییر داده بودیم. آن تغییر نام به خاطر تفکر غالب یعنی اندیشه‌ها و تفکرات دکتر علی شریعتی بود. دکتر شریعتی کسی بود که در همان مدرسه درس خوانده بود؛ البته بزرگان دیگری همچون فریدون مشیری، محمدرضا شجریان، محمد پروین گنابادی و... نیز در همین مدرسه درس خوانده بودند، اما اندیشه‌های دکتر شریعتی، تفکر غالب آن روزهای مدرسه ما بود.

«مرگ ملک‌فیصل و همسایگی با امام‌رضا(ع)»

چهارم تیرماه ۱۳۳۹ در یکی از محلات قدیم فومن به دنیا آمدم اما در شهرک پلکانی ایران، ماسوله، ریشه دارم و اعتبار و عشقم به پسوند نام فامیلم است؛ جعفری ماسوله. پدرم روزنامه‌نگار بود و در روزنامه «ندای فومن» مسئولیتی داشت. مطمئن نیستم، اما به گمانم سردبیر بود. سال ۱۳۴۷ به دلیل مشکلاتی که برایش پیش می‌آمد و حتی یکی دوبار به سبب مقالاتی که به چاپ رسانده بود، قصد جانش را می‌کنند، از همین‌رو بار سفر می‌بندد تا به همراه زن و فرزندانش به عراق هجرت کند اما درست روز حرکتان مصادف می‌شود با قتل «ملک‌فیصل»، پادشاه عراق. باروی کار آمدن «عارف»، پادشاه بعدی این کشور، پدرم تصمیمش را تغییر می‌دهد و از رفتن به عراق منصرف می‌شود. بعد از آن، پنهانی و از مسیر سبزوار به مشهد آمدم و شدیم همسایه همیشگی امام‌رضا(ع).

«جلسات کارخانه»

بعد از اسکان در مشهد، پدرم در کارخانه سیمان به عنوان مسئول شرکت تعاونی و فروشگاه، مشغول به کار شد. کارخانه خارج از شهر بود. افراد رده بالا و ارشد کارخانه که از کشورهایی چون پرتغال و انگلیس در آنجا مشغول فعالیت بودند، به همراه خانواده در محدوده‌ای معروف به «یانبالاغ» ساکن بودند. ما هم چند سال در آن خانه‌ها زندگی کردیم. پدرم، آدم روشن‌فکر و تحصیل کرده‌ای بود و هم‌نشین‌هایش نیز اغلب افراد روشن‌فکر جامعه آن روز بودند. کارخانه سیمان در ۲۵ کیلومتری مشهد قرار داشت و محل خوبی بود برای برگزاری برخی جلسات و نشست‌های ممنوع؛ جلساتی که پنجشنبه‌شب‌ها در قالب برنامه‌های مذهبی و بیان احکام برگزار می‌شد، اما در واقع ماهیت روشنگری و آگاهی‌بخشی داشت. دور بودن کارخانه از محدوده شهری، پوشش

